

دموکراسی از نظر فیلسوفان قدیم و جدید

مسئله دموکراسی

نوشته: آلن دوبنوا (۱۹۸۵)

ترجمه: دکتر بزرگ نادرزاد

بخش اول

مسئله دموکراسی

□ جرج ارول می‌گفت: «کسانی که از یک رژیم دفاع می‌کنند- فرقی نمی‌کنند هر چه باشد- آن را رژیم دموکراتیک می‌خوانند»^۱ و این نکته مطلب تازه‌ای نیست. در ۱۸۴۹ «گیزو» مورخ و سیاستمدار فرانسوی نوشته است: «نفوذ و هیبت کلمه دموکراسی به حدی است که هیچ دولتی و هیچ حزبی جرأت و قدرت دم زدن ندارد مگر این که این لغت را روی پرچم خود حک کند»^۲. با این وصف آن چه امروز درست‌تر می‌نماید این است که همه دموکرات نیستند اما همه ادعای می‌کنند که دموکرات هستند و هیچ حاکم مستبدی را پیدا نمی‌کنند که نگوید تا بن دندان دموکرات است. کشورهای کمونیست شرقی نه تنها خود را دموکرات می‌خوانند، که البته این نکته را قوانین اساسی آن کشورها نیز تکذیب نمی‌کند، بلکه می‌گویند دموکراسی حقیقی را فقط در ممالک کمونیستی می‌توان پیدا کرد و نه در این دموکراسی‌های «صوری» که کشورهای دموکرات لیبرال غرب باشند. به این ترتیب حتی اگر در خصوص معنا و مفهوم کلمه دموکراسی اتفاق نظر وجود نداشته باشد، صرف اتفاق نظر موجود درباره اهمیت این لفظ نوعی مفهوم روحانی قریب به مقدس به آن می‌دهد که بحث درباره آن را مشکل می‌کند و این نکته را نویسندگان متعدد متذکر شده‌اند. در ۱۹۳۹ «تی-اس-الیوت»^۳ می‌گفت: «وقتی کلمه‌ای مثل دموکراسی، در چهار گوشه جهان، اینطور معنای مقدس پیدا می‌کند و وقتی آدم‌ها تا این اندازه معنایی را که خود می‌خواهند به این لغت نسبت می‌دهند من از خود می‌پرسم آیا این کلمه هنوز معنا و مفهومی دارد؟»

«برتران دورژوونل» در ۱۹۴۵ با صراحت بیشتری نوشته است: «این همه بحث درباره دموکراسی، و این همه دلیل و برهان له و علیه، مطلقاً فاقد اعتبار عقلی است زیرا جدل کنندگان درست نمی‌دانند از چه سخن می‌گویند»^۴.

«جووانی سارتوری» می‌گوید: «اگر آدمی اهل خرق عادت باشد و بخواهد خلاف معتقدات متداول

خواهد شد؟ تصریح این شرایط البته کار آسانی نیست. حکومت استبداد مطلقه برعکس آن چه گاهی در مشرق زمین ملاحظه می‌شود در اروپا بسیار به ندرت پیدا شده است. از همان ابتدای تاریخ می‌بینیم که در رم باستان و در کتاب «ایلیاد» (هومر) و در کتاب ودای هندوان و بین اقوام هیتی مردم مجلس ترتیب داده اند و امور کشوری و لشگری خود را از طریق مشاوره حل و فصل کرده‌اند. علاوه بر این در جامعه هندووار و پستانی شاه را انتخاب می‌کرده‌اند و تمام حکومت‌های سلطنتی قدیم در آغاز انتخابی بوده‌اند. «تاسیت» (مورخ لاتینی که در قرن اول مسیحی زندگی می‌کرده) نوشته است ژرمن‌ها، پیشوایان و سرکردگان خود را به اعتبار تقوای آنها و پادشاهان خود را به جهت اصالت تبار ایشان برمی‌گزیدند. حتی در فرانسه نیز امر سلطنت، مدتی مدید، هم انتخابی و هم موروثی باقی ماند.

یعنی بعد از «پین لوسرف»^۵ (از ۷۵۱ تا ۷۶۸ پادشاه فرانسه) رسم بر این شد که پادشاه از میان اعضای یک خانواده معین برگزیده شود و بعد از «هوک کاه»^۶ (پادشاه فرانسه از ۹۸۷ تا ۹۹۶) بود که اصل انتقال سلطنت به اولاد ارشد به کرسی نشست. در اسکاندیناوی شاه را یک مجلس ولایتی به نام «تینگ» برمی‌گزید و مجالس سایر ولایات مملکت، فرد منتخب مجلس اول را تایید می‌کردند. سایر اقوام ژرمنی شهرها را آذین می‌بستند و با افراشتن بیرق تمایل خود را به انتخاب شخصیت مطلوب خود اظهار می‌کردند.

در امپراتوری مقدس ژرمنی^۷ نیز امپراتور انتخابی بود. به این ترتیب که شاهزادگان آلمان (گراوندکتور)^۸ در مورد یک نفر اتفاق نظر پیدا می‌کردند و متفقاً او را برمی‌گزیدند. بطور کلی، در اروپا فقط از قرن دوازدهم به بعد بوده که سلطنت انتخابی کم و بیش در همه جا مبدل به سلطنت موروثی شده است. علاوه بر این، قبل از انقلاب فرانسه پادشاهان با همکاری پارلمان حکومت می‌کرده‌اند و اختیارات پارلمان چندان کم هم نبوده است. در تمام جوامع قدیم اروپائی، افراد «آزاد» از حقوق سیاسی برخوردار بوده‌اند. غرض از انسان «آزاد» شهر و نداشت. شهر و ندها در روستاهای معاف از مالیات زندگی می‌کردند و مقررات مخصوص به خود را داشتند. پادشاهان پیش از اخذ تصمیم، با شوراها یا شورای خاص مشورت و از اعضای این شوراها مصلحت‌جویی می‌کردند. این که حقوق عرفی در عمل قضائی تأثیر گذارده خود قرینه‌ای است بر این که مردم در انشای قانون «مشارکت» داشته‌اند. خلاصه کلام آن که نمی‌توان گفت که در قدیم، حکومت‌های سلطنتی فاقد مشروعیت مردمی بوده‌اند.

قدیم‌ترین پارلمان دنیا در ایسلاند در سال ۹۳۰ مسیحی تاسیس شده و آن یک مجلس فدرال بوده به اسم آلتینگ^۹ که هر سال در منطقه مسکونی تینگس و لیرها^{۱۰} تشکیل می‌یافته است. در حوالی سال ۱۰۷۶ «آدام دوبرم»^{۱۱} نوشت «این شاه ندارند فقط قانون دارند». تینگ یا پارلمان محلی در عین حال به معنای محل و مجمعی است که مردان «آزاد»

مردم حرف بزنند می‌تواند دموکراسی را این طور تعریف کند که دموکراسی چیزی جز یک نام پرطنطنه نیست»^۶. و سرانجام «ژولین فروند»^۷ با طنزی ظریف می‌گوید: «گفتن این که فلان کس دموکرات است دیگر اصلاً معنی ندارد زیرا آدم می‌تواند هم به سبک آمریکائیها و انگلیسی‌ها دموکرات باشد و هم به سبک کمونیست‌های کشورهای شرقی و اهالی کنگو و حکومت کوبا. در چنین وضعی طبیعی است که من از صفت «دموکرات بودن» سر باز زنم، زیرا همسایه من هم می‌تواند بگوید دموکرات است در حالیکه هوادار دیکتاتوری است»^۸.

پس با این که لفظ دموکراسی بحال مگیر شده معنای آن هنوز روشن نیست و به همین جهت باید زیاد تر درباره آن تعمق کرد.

اولین نظریه‌ای که مورد قبول و تصدیق خیلی‌ها قرار گرفته این است که دموکراسی محصول ویژه عصر جدید است و منطبق است با متحول‌ترین مرحله سیر تاریخی رژیم‌های سیاسی. این عقیده غیر قابل دفاع است. دموکراسی، نه «متجدد» و نه «متحول»^۹ تر از سایر رژیم‌های سیاسی است. در تمام ادوار تاریخ، رژیم‌ها یا گرایش‌های معطوف به دموکراسی را ملاحظه می‌کنیم. این که تاریخ جهان تاریخ پیشرفت عالم است و سیر تاریخ سیر «خطی» است، حرف لغوی است که خصوصاً در حوزه تاریخ تحول رژیم‌های سیاسی، بی‌معنایی آن به ثبوت می‌رسد. به این دلیل می‌توان مثل بعضی لیبرال‌ها قبول کرد که فکر دموکراسی اندیشه‌ای است طبیعی و خودجوش و همانطور که مبادلات اقتصادی مستلزم وجود یک بازار است، سیاست هم مستلزم اداره امور به روش دموکراتیک است. در همین خط فکری است که «ژان بشلر» می‌نویسد: «اگر قبول کنیم که نوع بشر به حکومتی رغبت دارد که امنیت و نعمت و آزادی را برایش تأمین کند نتیجه این می‌شود که هر وقت شرایط فراهم آید دموکراسی بخودی خود ظاهر می‌گردد و نیازی نیست که انسان دست به دامن فکر و فلسفه دموکراسی شود»^{۱۰}.

اما این شرایط کدام است که اگر فراهم آید مثل آتش که گرما می‌آفریند موجب ظهور دموکراسی

بورژوازی سوداگر می‌شد.^{۲۴}

واقع امر این است که اکثریت عظیم رژیم‌های سیاسی که در تاریخ به ثبت رسیده اند از نوع رژیم‌های مختلط هستند. «فرانسوا پرو»^{۲۵} می‌نویسد: «تمام دموکراسی‌های قدیم را نوعی حکومتی اشرافی یا بهتر بگوئیم اصل سلطنت، حقا یا عملا تعدیل می‌کرده است. از لحاظ ارسطو قانون اساسی که «سولون»^{۲۶} تدوین کرده بود به این اعتبار که حکومت را به مجمع معدودی از فرزندان می‌سپرد «الیگارشیک»^{۲۷} است و به این اعتبار که بلندپایگان به صورت انتخابی نصب می‌شوند «اشرافی» = آریستوکراتیک است و به این اعتبار که تشکیل محکمه می‌دهد موکراتیک است بطوری که به نظر ارسطو قانون اساسی تألیف سولون متضمن مزایای کلیه انواع رژیم‌های سیاسی است».

در همین زمینه پولیب، مورخ رومی هم مطالبی دارد. او می‌گوید در حکومت رم باستان به اعتبار قدرتی که «کنسول» هاداشتند، سلطنت انتخابی بود، به اعتبار اختیاراتی که مجلس سنا داشت، حکومت اشراف (آریستوکراسی) بود، و به اعتبار حقوقی که مردم داشتند دموکراسی.

سیسرون هم در کتاب «جمهور» همین مطالب را می‌گوید. حکومت سلطنتی منافعی دموکراسی نیست و رژیم‌های پادشاهی مشروطه و پارلمانی روزگار ما حقیقت این نکته را به اثبات می‌رساند. در ۱۷۸۹ فرانسه حکومت سلطنتی داشت و همین حکومت بود که از همه طبقات جامعه دعوت کرد تا دور هم جمع شوند و مجلس کنند^{۲۸}. پاپ پی دوازدهم می‌گفت: «اگر دموکراسی را به معنای وسیعش ملاحظه کنیم می‌بینیم که به صورتهای گوناگون متجلی شده است و هم در حکومت‌های سلطنتی و هم در حکومت‌های جمهوری متحقق می‌گردد. دسامبر ۱۹۴۴».

این را هم اضافه کنیم که تجربه روزگار جدید نشان می‌دهد که هم رژیم‌های متشابه می‌توانند در انواع بسیار متفاوت جوامع جا بیفتند و هم رژیم‌های متفاوت می‌توانند در جوامع متشابه عمل کنند. جوامع غربی روزگار ما ساختمان بسیار متجانس و متشابهی دارند اما نهادها و قوانین اساسی آنها گاهی با هم بسیار متفاوت است.

حال اگر بخواهیم دموکراسی را معنی کنیم با کار دشواری مواجه خواهیم شد. تأمل در اشتقاق کلمه بی‌فایده است. معنای حقیقی و نه مجازی دموکراسی «قدرت مردم» است. اما این مفهوم «قدرت مردم» را می‌توان به شیوه‌های بسیار متفاوت معنی کرد. معقول‌ترین طریقه این است که دموکراسی را از لحاظ تاریخ مطالعه کنیم. این روش متوقف بر این است که بگوئیم دموکراسی حقیقی قبل از هر چیز یک نظام سیاسی بوده است که در یونان و رم باستان وجود داشته و همین‌ها بوده‌اند که هم لفظ دموکراسی، و هم معنای آن را، یعنی اسم و مستی را اختراع نموده‌اند.

اما مفهوم دموکراسی، در فکر سیاسی جدید، تا قبل از پایان قرن هفدهم ظاهر نمی‌شود. تازه این فکر در قرن هفدهم هم به صورت کمرنگ و محو در یک

این همه بحث درباره دموکراسی، و این همه دلیل و برهان له و علیه، مطلقا فاقد اعتبار عقلی است زیرا جدل‌کنندگان درست نمی‌دانند از چه سخن می‌گویند.

بسیاری از مردم با وجود پذیرش انتقادهائی که به دموکراسی وارد است، بر این نکته انگشت می‌گذارند که دموکراسی در مقایسه با دیگر رژیم‌ها دست کم این امتیاز را دارد که استبداد را به خود راه نمی‌دهد و به این اعتبار رژیم‌های دموکراتیک به عنوان رژیم‌های تعریف می‌شوند که در آنها قدرت محدود است.

معنای حقیقی و نه مجازی دموکراسی «قدرت مردم» است. اما مفهوم «قدرت مردم» را می‌توان به شیوه‌های بسیار متفاوت تعبیر کرد.

دموکراسی یونان و رم به «عموم» توجه داشت و بنیان آن بر همزیستی اندام‌وار انسانها بود؛ اما دموکراسی جدید که واژت دین مسیح و فلسفه روشنگری قرن هجدهم است، شهروندان را افرادی «خودبنیاد» تلقی می‌کند و پیش از هر چیز آنان را از زاویه برابری که مفهومی مجرد است می‌بیند. به این ترتیب، در محدوده این دو نوع دموکراسی، واژه‌هائی چون «دولت - شهر»، «مردم»، «ملت» و «آزادی» معانی متفاوتی می‌یابد.

قانون اساسی ولایات سویس و قاعده بسیار قدیمی «آزادی روستا»^{۲۹} که در بسیاری از نقاط اروپای غربی حاکمیت داشته یاد کرد. علاوه بر همه این‌ها باید خاطر نشان کرد که در قرون وسطی دهات و بلوکات بر مبنای همکاری صنفی و معاشرت‌های گسری بین مناطق خود اتحاد میکردند و در عین معاضدت و کمک متقابل و همیاری، هدفهای اقتصادی و سیاسی داشتند و گاهی با پادشاه یا کلیسا درمی‌افتادند. طبقه بورژوازی شهرنشین که در شرف تکوین بود تکیه گاه آنان به شمار میرفت. گاه نیز پیش می‌آمد که دستگاه سلطنت برای مبارزه با فنودال‌ها از اتحاد بلوک‌ها و دهات استفاده می‌کرد و موجب تسریع رشد طبقه

یعنی مردان دارنده حقوق سیاسی برابر در موعد معینی در آنجا جمع می‌شدند و به انشاء قانون می‌پرداختند و امور عدلیه را حل و فصل می‌کردند^{۳۰}.

در ایسلاند افراد «آزاد» از دو امتیاز برخوردار بوده‌اند که این دو امتیاز هیچوقت مشمول مرور زمان نمی‌شده است. اول آن که حق داشتند اسلحه حمل کنند. دوم آن که حق داشتند به مجلس تینگ راه یابند. «فردریک دوران» می‌نویسد: ایسلانندی‌ها توانسته‌اند سازمانی را اختراع کنند و به کار بیندازند که بی‌شبهت به اختراع یونانی‌ها نیست. یعنی توانسته‌اند جماعتی متشکل از «شهروندان آزاد» تشکیل دهند. این شهروندان «آزاد» در راه بردن امور شهرشان مشارکت فعالانه می‌کردند و مردمی بودند بسیار با فرهنگ، با فکری بارور که روابطشان بر قدرشناسی و احترام متقابل مبتنی بود^{۳۱}.

«موریس گراویه» می‌گوید: «دموکراسی در ممالک اسکاندیناوی بسیار قدیم است و می‌توان منشأ و رگ وریشه آن را حتی به تمدن دوره ویکینگ‌ها رسانید»^{۳۲}. در تمام اروپای شمالی، این سنت «موکراتیک» مبتنی بر یک حس بسیار نیرومند همبستگی بین افراد جامعه و معطوف به یک نوع رغبت به زندگی کردن با هم (همزیستی = همبودگی)^{۳۳} بوده که غرض از آن در درجه اول تأمین منافع عامه بوده است. اما، در عین حال، در این گونه جوامع نوعی اعتقاد به سلسله مراتب هم وجود داشته و به همین جهت بوده که در بیان سازمان سیاسی آنها لفظ «آریستودموکراسی» یعنی دموکراسی مبتنی بر حکومت برگزیدگان به کار می‌رفته است. این سنت که بر پایه همکاری متقابل افراد و حس مسئولیت مشترک قرار دارد هنوز هم در بسیاری از کشورهای اریح است و سویس یکی از این کشورهاست.

در کلیه ادوار تاریخ قرون وسطی اروپا این فکر پیوسته مداومت داشته که مالک اصلی قدرت، مردم هستند. اما در همین ادوار روحانیت مسیحی قائل به این بوده است که منشأ کلیه قدرتها ذات خداوند است. و یاز در همین ایام برخی از متفکرین گفته‌اند که قدرت و دیعه ای است الهی که از طرف مردم به پادشاه تفویض می‌شود.

از این تاریخ به بعد این مفهوم که قدرت منشأ الهی دارد اما توسط مردم به پادشاه سپرده شده است، به شکل غیر مستقیم و به صورتی مطرح میشود که مردم یکسره کنار گذاشته نشوند. «مارسیل دوپادو»^{۳۴} مفهوم حاکمیت مردم را بیان می‌کند و نکته بر معنا آن که این کار را به این منظور انجام میدهد که تفوق امپراتور بر کلیسا را به کرسی بنشانند. (امپراتور مورد نظر او «لوتی دو باویر» بوده است). در آن روزگار مردم با فرمانروایان تفاوت اصولی نداشته‌اند و به همین جهت است که در متون قدیمی، مدام لفظ «مردم و بزرگان» را به کار می‌برده‌اند. در این جا باید از تمایلات دموکراتیک در رم باستان،^{۳۵} در جمهوری‌های محلی قدیم ایتالیا و قصبات فرانسه و فلاندر و مناطق شمال آلمان و

متن معمولاً تحقیرآمیز به کار می‌رفته است. تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه، مترقی‌ترین فلاسفه در عالم رویا خواب رژیم مختلطی را می‌دیدند که مزایای یک حکومت سلطنتی «روشن بین» را با مزایای یک رژیم پارلمانی یک‌جا داشته باشد. «منتسکیو» برای مردم حق نظارت قائل می‌شد اما راه بردن امور جامعه را مربوط به آنها نمی‌دانست. «رو بسپیر» یکی از نوادر اشخاص زمان انقلاب فرانسه است که در اواخر حکومت خود علناً طرفدار دموکراسی شده بود و این کار او البته سبب نشد که در سالهای بعد بین مردم محبوبیت چندانی کسب کند. رو بسپیر دموکراسی را به صورت رژیمی تعریف می‌کرد که در آن مردم نمایندگان خود را برمی‌گزینند و می‌گفت دموکراسی «وضع است که در آن مردم بر مبنای قوانینی که خود تدوین کرده‌اند، آن‌چه را که قادر به تحقق آن هستند انجام می‌دهند و آن‌چه را نمی‌توانند خود انجام دهند بوسیله منتخبین خود واقعیت می‌بخشند» (خطابه پنجم فوریه ۱۷۹۴).

در آمریکا، در آغاز قرن اخیر، با پیدایش دموکراسی جکسون و تاسیس حزب دموکرات کلمه دموکراسی متداول شد. در صورتی که در ابتدا این کلمه را به عنوان مفهوم مخالف «جمهوری» به کار می‌بردند. در اثنای مباحثاتی که در سراسر نیمه اول قرن نوزدهم در اروپا درباره قانون اساسی جریان داشت، لفظ دموکراسی از اقیانوس اطلس عبور کرد و دوباره به اروپا وارد شد و کتابی که «توکویل» تحت عنوان «دموکراسی در آمریکا» نوشت موفقیت بزرگی پیدا کرد و این کلمه را در عداد کلمات متداول در زبان مردم درآورد. با این که فلاسفه و رجال سیاسی قرن هیجدهم در گفته‌ها و نوشته‌های خود به آثار فیلسوفان یونان زیاد استناد می‌کنند، تاثیر یونان و روم به عنوان یک سرمشق حقیقتاً سیاسی بسیار ضعیف بوده است. حکمای این دوره بیشتر به اسهات توجه داشتند تا به آتن و در مذاکرات سیاسی که زیر عنوان «اسهات یا آتن» صورت می‌گرفت پیش داور و نسادانی نقش مهمی داشت و اغلب سبب می‌شد که طرفداران «اعمال قدرت برای برقراری مساوات» با هواداران «لیبرالیسم میانه رو» در بیفتند.^{۲۹}

برای مثال، روسوا آتن نفرت داشت و احساسات محبت‌آمیز خود را نسبت به اسهات قویاً اظهار می‌کرد. به نظر او اسهات در درجه اول مملکت مردان برابر بود. برخلاف او «کامیل دمولن»^{۳۰} می‌خوشید و مساوات طلبی افراطی رایج در اسهات را آشکار می‌کرد و مسئولیت شیوع این نوع افکار را به گردن «بریسو»^{۳۱} رهبر حزب «ژیروندن» می‌انداخت. مرام این حزب، جمهوری خواهی و طرفداری از مراجعه به آرای عمومی و رعایت قانون و آزادی اقتصادی و در واقع ترجمان افکار بورژوازی روشن بین فرانسه در دوره انقلاب کبیر فرانسه بود.

«کامیل دمولن» می‌گفت: این مرد (یعنی بریسو) «همشهریهای خود را با هم برابر کرده است همانطور که یک طوفان مهیب کشتی شکستگان را با هم برابر می‌کند».

□ بازگشت به دموکراسی یونانی و برقرار شدن آن در جهان امروز، نه تنها انسانها را به هم نزدیک می‌کند، بلکه در واقع بازگشت به نوعی تلقی و برداشت از مردم و جامعه است که دو هزار سال مساوات طلبی و عقل‌گرایی و ستودن آدم‌های بی‌ریشه، آن را تیره و تار کرده است.

□ اگر دموکراسی به معنای غربی آن ریشه در تاریخ تشکیلات و نهادهای سیاسی اروپا دارد، و اگر دموکراسی لیبرال با اخلاق دینی یهودی و مسیحی و نیز با فلسفه روشنگری قرن هجدهم اروپا عمیقاً مربوط است، پیاده کردن چنین نظامی را در کشورهای جهان سوم چگونه باید توجیه کرد؟

□ در قرن هیجدهم، در همان زمانی که مقدمات دموکراسی از نوع لیبرال فراهم می‌شد، جریان فکری دیگری هم در حال شکل گرفتن بود که می‌توان آن را توتالیتر نامید. این دو شکل دموکراسی زمانی از بدنه مشترک خود جدا شدند که مبانی مشترکشان به محک انقلاب کبیر فرانسه آزموده شد.

□ جریانی که در کشورهای دموکراتیک لیبرال به تدریج همه چیز را همسان و هم‌طراز می‌کند، خود نوعی استبداد است که ویژگی‌ها و جنبه‌های توتالیتر آن دست کمی از سرکوبی مردم و اردوگاههای کار اجباری و رژیم‌های توتالیتر ندارد.

به هر تقدیر مجادله این دو گروه کم و بیش سطحی باقی ماند و تذکر ضرورت رجوع به یونان باستان و احترام به آن بیشتر لفظی بود تا واقعی، بطوری که «سن ژوست» از مشاهیر انقلاب کبیر فرانسه وقتی که در مقابل کنوانسیون (مجلس مؤسسان انقلاب) صحبت می‌کرد از دموکراسی یونان و روم باستان به عنوان استعاره‌ای برای تجدید قوای دموکراسی در فرانسه یاد می‌کرد و می‌گفت: «از عهد و میان به بعد جهان خالی است. افکار اینان جهان را بر می‌کند و برقراری مجدد آزادی را مژده می‌دهد»^{۳۲}.

پس اگر بخواهیم دموکراسی حقیقی را مطالعه

کنیم باید به سوی دموکراسی یونان روی آوریم نه این که رژیم‌های امروز جهان را که به این صفت موصوف هستند در نظر بگیریم. مقایسه کردن دموکراسی‌های جهان باستان با دموکراسی‌های جدید در حکم یک نوع «مشق خط» آسان و متداول شده است^{۳۳} نکات کلی در مقایسه این است که دموکراسی‌های عهد باستان دموکراسی مستقیم و بیواسطه بوده است در حالی که دموکراسی‌های از نوع دوم (به علت وسعت سرزمین و حجم جمعیت) دموکراسی‌های مبتنی بر انتخاب و کیل است و نیز اینکه بردگان در دموکراسی آن محلی از اعراب نداشتند و روی این اصل ادعای می‌کنند که دموکراسی آن آنقدر هاهم دموکراسی نبوده است.

حقیقت این است که این دو اظهار نظر اندکی «سرمه بندی» شده است. تحولات سیاسی و اجتماعی قرن ششم قبل از مسیح و اصلاحات ناشی از قوانین «سولون» زمینه را برای دموکراسی آن فراهم کرد تا «آلکمنید کلیستن»^{۳۴} که در سال ۵۰۸ از تبعید برگشت اصلاحات اساسی خود را انجام دهد. دموکراسی اصلاح شده بعد از سال ۴۶۰ به طریقی استوار برقرار شد و یک قرن و نیم ادامه یافت. «پریکلس» که در ۴۶۱ به جای «افیاتس» نشست باعث شهرت فوق العاده یونان شد. ولی تحصیل شهرت برای دموکراسی مانع از آن نشد که پریکلس بیش از سی سال، کم و بیش مثل یک پادشاه، قدرت خود را در مملکت تنفیذ کند^{۳۵}.

از لحاظ یونانیها، دموکراسی^{۳۶} را نخست در چهارچوب مناسباتش با دو نظام دیگر یعنی حکومت استبدادی و حکومت اشراف باید تعریف کرد. دموکراسی سه شرط دارد: برابری در مقابل قانون (ایزنومی)^{۳۷}، حق برابر در رسیدن به کلیه مناصب (ایسزومی)^{۳۸}، و آزادی بیان (ایسزوگوری)^{۳۹}. دموکراسی آن، دموکراسی مستقیم یا دموکراسی بیواسطه بود. یعنی کلیه شهروندان می‌توانستند در مباحثات انجمن نمایندگی یا «اکلییا» شرکت کنند. شور و کنکاش در مجلسی به نام «بوله» یا شورا انجام می‌گرفت ولی مقام تصمیم گیرنده واقعی یک مجلس متشکل از مردم نبود. این مجلس سفیر می‌فرستاد، در باب جنگ و صلح تصمیم می‌گرفت، لشکر کشی می‌کرد یا سپاه را فرامی‌خواند، طرز عمل کارگزاران را بررسی می‌کرد، فرمان صادر می‌کرد و قوانین را به تصویب می‌رساند، شهروند جدید می‌پذیرفت و در خصوص مسائل و مرافعاتی که مربوط به امنیت عمومی می‌شد داور می‌کرد. خلاصه «مردم به جای این که فقط فرمانروایان خود را انتخاب کنند، خود حکومت می‌کردند». «ژاکلین دورومی»^{۴۰} متن سوگندنامه آتنی‌ها را به این شرح نقل می‌کند: «من بازبان خود، با عمل خود و با اظهار رای خود و اگر بتوانم با دست خود کسی را که بخواهد دموکراسی را واژگون کند، خواهم کشت. و اگر کس دیگری واژگون کننده دموکراسی را از میان ببرد من در مقابل خدایان از او به عنوان مردی در ستکار و پاکدامن که دشمن مردم را کشته است تقدیر خواهم کرد!»

به این ترتیب دموکراسی آن در درجه اول متعلق

چهار چوبه یک جماعت متشکل (به قول یونانیها پولیس و به قول رومیها سیتاس) نمی شود خارج کرد و به این اعتبار است که می بینیم ارسطو پیش از ظهور فلسفه لیبرالیسم جدیدی که فرد را مقدم بر جامعه می داند و انسان را، به عنوان یک فرد، فی حد ذاته، چیزی بیش از یک شهروند تلقی می کند، با این فلسفه مخالفت کرده است.^{۴۰} نتیجه این میشود که در یک «جماعت متشکل از مردان آزاد» منافع شخصی افراد نمی تواند منافع عامه را زیر پا بگذارد. باز هم ارسطو می گوید: اگر عدالت را ملاک قضاوت قرار دهیم تمام قوانین اساسی که نفع عامه را در نظر دارد عملاً درست است. اما قوانین اساسی که منافع شخصی فرمانروایان را وجهه نظر خود قرار می دهد معیوب و ناقص است. برخلاف آن چه که در آثار «اوری بید» دیده میشود در نوشته های «اشیل» (اسخیلوس) «دولت شهر» مرتباً به صورت یک کلیت مطرح می گردد. «فیثلی» می نویسد: «این همه بذل توجه به مفهوم جماعت، که دین مقبول دولت و اساطیر و سنن موجود هم به تقویت آن مشغولند، مبنای اساسی و عملی پیروزی دموکراسی در آتن بوده است.^{۴۱} فیثلی در جای دیگری می نویسد: در یونان «آزادی به معنای حکومت قانون و مشارکت در تصمیم گیری بود و نه داشتن حقوق سلب نشدنی».^{۴۲}

مورخ دیگری به نام «هل ون» می نویسد: «اطاعت از قانون به معنای سرسپردگی و بذل همت در راه تحقق اراده مردم بود».^{۴۳} این، آزادی است که قانونیت را می آورد. «سیسرون» می گفت: «ما برای این که آزاد باشیم خدمتگزاران قانون هستیم». ارسطو در عین حالی که می گوید آزادی اصل اساسی دموکراسی است روی این نکته تأکید می کند که برابری اصل اساسی دموکراسی نیست. نزد یونانیها مساوات وسیله ایست در خدمت دموکراسی و نه علت به وجود آورنده آن.

برابری سیاسی، ناشی از اصل شهروندی، یعنی تعلق به یک جماعت است. برابری ناشی از این واقعیت است که افراد یک جماعت (یعنی افراد یک دولت شهر) هر قدر هم نسبت به یکدیگر متفاوت باشند لا اقل این وجه اشتراک را دارند که همه شهروندند و همگی به یک طریق شهروند هستند. به این ترتیب برابری حقوق به هیچ وجه انعکاس اعتقاد به یک نوع برابری طبیعی و فطری نیست. این حقوق برابر که برای مردم منظور شده تا بتوانند در مجلس شرکت کنند به این معنا نیست که آدمها همه با هم برابرند (و نه این که خوب است برابر باشند). مقصود این است که آدمها به سبب مشابهنی به شهر خود تعلق دارند و به همین اعتبار امتیازات مشابهنی دارند برای این که از حق انتخاب که خاص شهروندان است بهره بگیرند. سیاست یک فن یا یک هنر است و برابری افراد وسیله ای است در دست سیاست. مفهوم مساوات امری است که نسبت به انسان، خارجی است یعنی ذاتی انسان نیست، بلکه وسیله اعمال حاکمیت شهروند است. برابری، نتیجه منطقی و ایستگی مشترک مردم به یکدیگر است و در عین حال شرط اول مشارکت همگانی به شمار

ریشه» دارد (در لاتین کلمه لیبری - که لیبرته = آزادی به فرانسه، از آن آمده - به معنای فرزندان است).

«امیل بنونیست» می نویسد: از «تبار نیکو زاده شدن و آزاد بودن در واقع یک چیز است».^{۴۴} به همین ترتیب، در زبان آلمانی باستان خویشاوندی واژه «فرای» (آزاد) و «فرویند»^{۴۵} (دوست) حاکی از این است که در اصل، مفهوم آزادی متضمن پیوستگی متقابل آزادی و دوستی است. ریشه هند و اروپائی «لود»^{۴۶} که لغات لاتینی «لیبر»^{۴۷} و یونانی «الوتروس» از آن مشتق شده، سرانجام معنای «اشخاصی» را پیدا کرده که به مردم خاصی تعلق دارند (مقایسه کنید با «لیدو»^{۴۸} در رومی باستان به معنای مردم و آلمانی «لویت»^{۴۹} به معنای آدمها). در مجموع، این کلمات از ریشه ای مشتق می شود که به معنای «رشد و گسترش» است.^{۵۰} به این ترتیب، معنای اصلی «آزادی» به هیچ وجه به معنای «آزاد کردن»، یعنی رهائی از قیود تعلق به یک جماعت خاص نیست. برعکس، آزادی بر تعلق فرد به جماعت تأکید دارد، و خود این تعلق آدم را به صفت آزاد موصوف می کند. این است که وقتی یونانیها از آزادی صحبت می کنند غرضشان به هیچ وجه رهائی از قیودت «سیتته» یا «دولت شهر» و گریختن از قیودی نیست که هر شهروند به آن مقید است. غرض یونانیان از آزادی، حق و توانائی سیاسی تضمین شده بوسیله قانون است که شهروند در امور شهردخت کند، در مجالس رأی بدهد و کار گزاران را انتخاب کند. آزادی، تفرقه و نفاق را مشروع نمی کند بلکه خلاف آن را موجه می سازد. یعنی پیوندی که شخص را به «دولت شهر» وصل می کند مایه آزادی شهروند می شود. آزادی از لحاظ یونان باستان به معنای خود مختاری نیست. آزادی یونانی مبتنی بر مشارکت است. این آزادی از محدوده جماعت فراتر نمی رود و در چهار چوبه «دولت شهر = سیتته» تنفیذ می شود. آزادی ناشی از تعلق است. آزادی فردی که تعلقش نداشته باشد در متن جماعت جایگیر نباشد کاملاً بی معناست.

یعنی گرچه درست است که آزادی رابطه مستقیم با مفهوم دموکراسی دارد، اما این نکته را هم باید اضافه کرد که آزادی قبل از هر چیز آزادی مردم یعنی آزادی جمعی است و آزادی شهروندان از آن ناشی میشود. آزادی مردم یا به عبارت دیگر آزادی دولت شهر (سیتته)^{۵۱} مبنای برابری حقوق سیاسی افراد است یعنی حقوقی که به افراد به عنوان شهروند تعلق می گیرد. لازمه آزادی و شرط اول آن استقلال یا عدم وابستگی است. اما انسان در جامعه زندگی میکند و بنابراین بدون آزادی جمعی آزادی فردی ممکن نیست. در یونان باستان افراد تا همان حدی آزادند که دولت شهر آنها آزاد است.

وقتی که ارسطو انسان را به عنوان «حیوان سیاسی» و موجود اجتماعی تعریف می کند و موقعی که دولت شهر را مقدم بر فرد می خواند و میگوید که فرد استعداد های بالقوه خود را در جامعه مبدل به فعل می کند، غرضش از این گونه سخنان آن است که انسان را از شهروند نمی توان جدا کرد و انسان را از

به جماعت شهر و ندان یعنی جماعت مردم آتن بود که در انجمن نمایندگان یا «اکلییا» گرد هم می آمدند. شهروندان به اعتبار تعلقشان به یک «دموس»^{۴۱}، که مفهومی است هم ارضی، هم اداری و اجتماعی، طبقه بندی می شدند. کلمه دموس از لغات لهجه یونانی رایج در «دورید» ایالت مرکزی یونان باستان است. این کلمه هم به معنی مردم ساکن یک سرزمین است و هم به معنی خود آن سرزمین و این دو مفهوم با یکدیگر رابطه ناگسستنی دارد.^{۴۲} این، کیفیت سرزمین است که شرایط خاص مردم ساکن در منطقه را تعیین می کند.

تا حدودی معنای «دموس» و «اتنوس»^{۴۳} (یعنی مردم از یک نژاد) با یکدیگر مطابقت دارد. دموکراسی به اعتبار وجود فرد تاسیس نشده، دموکراسی به اعتبار وجود «پولیس»^{۴۴} یعنی شهری که جماعت به هم پیوسته و سازمان یافته ای در آن زندگی می کند وضع گردیده است. اگر بردگان از رأی دادن ممنوع هستند به این جهت نیست که برده هستند بلکه به این علت است که اینان شهروند نیستند. کدام دموکراسی را سراغ دارید که به غیر شهروندان اجازه رأی دادن داده باشد؟^{۴۵}

مفاهیم شهروندی و آزادی و برابری حقوق سیاسی و حاکمیت مردم مفاهیمی است که با هم پیوستگی تام دارد. در امر شهروندی عامل اساسی محل زادگاه و اصل و نسب است. یعنی از کجا می آید و به چه کسی نسب می رسانید؛ بریکس پسر «آگزانتیپ» بود و از ناحیه کولارگوس می آمد. از ۴۵۱ به بعد یکی از شرایط شهروند شدن آن بود که پدر و مادر شخص یونانی باشند. مفهوم شهروند (پولیتس)^{۴۶} چون به اعتبار اصل و نسب تعریف می شود در مقابل مفهوم غیر شهروند (ایدیوتس)^{۴۷} قرار می گیرد. و این مفهوم اخیر خیلی زود رنگ تحقیر آمیز می پذیرد (بطوریکه ایدیوتس که در ابتدا به معنی آدم بی اصل و نسب بوده، بعداً مفهوم خرفت و ابله پیدا می کند). به این ترتیب می بینیم که نقش شهروند از منزلت شهروند ریشه می گیرد که آن خود کاملاً فرغ بر زادگاه شهروند است. به عبارت دیگر شهروند بودن به معنای تعلق به وطنی است که هم یک سرزمین است و هم یک تاریخ دارد. آدمها آتنی زاده می شوند، اما آتنی نمی شوند (مگر در موارد استثنائی و کمیاب). این راهم بگوئیم که درست آن ازدواج با بیگانه کار پسندیده ای نیست. این برابری سیاسی که قانون وضع کرده ناشی از یک زادگاه مشترک است. زادگاه مشترک برابری سیاسی به متولدین آن محل میدهد و این محیط زادگاه است که حق شهروندی انفرادی را به افراد می بخشد.^{۴۸} ریشه دموکراسی آتن در مفهوم زادبوم شهروند قرار دارد. عملکرد دموکراسی با اصل و نسب کار گزاران دموکراسی پیوسته است. اهالی آتن در قرن پنجم قبل از مسیح در ستایش از خود پیوسته می گفتند که «مردم بومی آتن بلند آوازه هستند». یونانیها دموکراسی خود را روی همین اسطوره زادبوم بنا کرده بودند.^{۴۹} در زبانهای یونانی و لاتین، کلمه آزادی هم از واژه منشاء و زادگاه مشتق میشود. انسان آزاد^{۵۰} در درجه اول کسی است که «رگ و

می‌آید.

به نظریونانیها، درست این است که همه شهروندان در کار سیاست شریک باشند، نه به این اعتبار که انسان فی حد ذاته در همه جای دنیا حقوق لایزالی دارد. افراد به اعتبار شهروند بودنشان در راندن سیاست سهیم هستند. خلاصه آن که جان کلام سیاست در یونان باستان اصل شهروندی است نه برابری افراد. دموکراسی یونان صورت باشکلیک رژیم سیاسی است که در آن آزادی مبتنی بر اصل برابری همه شهروندان در استفاده از حقوق مدنی و سیاسی است.

دانشمندانی که درباره دموکراسی های یونان و رم باستان تحقیق کرده اند اختلاف عقیده زیاد دارند. از لحاظ بعضی از این متفکران، دموکراسی آتن یک سرمشق تحسین برانگیز وطن پرستی و فضایل مدنی لازم برای شهروندی و ایثار و مقدم داشتن منافع عام بر منافع شخصی است (فرانچسکوینی). از نظر برخی دیگر، یونان باستان مقر احزاب سیاسی قابل به مداخله مستقیم در امور است (پل وین)^{۶۴} و به نظر گروهی دیگر، دموکراسی یونان عمیقاً «توتالیتر» است (جیوانی ساتوری). به طور کلی همه محققان اتفاق نظر دارند که تفاوت میان دموکراسی های باستان و دموکراسی های جدید بسیار است. اما عجیب این جاست که برای ارزیابی ثبات و قوام دموکراسی های قدیم، محققان دموکراسی های جدید را به عنوان ملاک و مناط می گیرند. این گونه استدلال کردن شگفت انگیز است. زیرا همان طور که دیدیم دموکراسی به این صورت و مفهومی که در رژیم های سیاسی امروز به کار برده میشود، پدیده ای متاخر است.

در مرحله دوم تحقیق، پژوهندگان در باب دموکراسی های قدیم تأمل کرده اند و دیده اند که آن دموکراسی ها با دموکراسی های جدید فرق ها دارد و نتیجه گرفته اند که دموکراسی های قدیم از دموکراسی های روزگار ما کمتر «دموکراتیک» بوده است. حقیقت این است که باید یک استدلال معکوس کرد و گفت: دموکراسی در قرن پنجم قبل از مسیح، در یونان بوجود آمده و به این جهت دموکراسی «حقیقی» دموکراسی زاینده یونان است، حالا قضاوتها درباره آن هر چه میخواهد باشد. اگر رژیم های «دموکراتیک» روزگار ما با دموکراسی آتن متفاوت است معنی اش این میشود که دموکراسی امروز اصولاً با دموکراسی به معنای راستین آن اختلاف پیدا کرده است.

اکنون به درستی می توان دید که گرفتاری و نقطه ضعف معاصران ما در کجاست.

امروزه هر کسی معتقد است که دموکرات است و به کامل ترین صورت هم دموکرات است، و چون دموکراسی یونان را کاملاً منطبق با دموکراسی های کنونی نمی یابد، ناگزیر یونانی ها را کمتر از خود دموکرات می پندارد.

به این ترتیب می رسیم به این حرف غیر منطقی که دموکراسی های قدیم را به علت عدم انطباق آنها با دموکراسی های جدید نمی توان دموکراسی

□ به نظر بسیاری از اندیشمندان هیچ راه و رسم دموکراتیکی وجود ندارد که حکومت را کاملاً در برابر خود کامگی و استبداد صاحب اختیاران تضمین کند. دیکتاتوری نوعی فساد یا بیماری است که ظهور آن همیشه ممکن است و همه نظامهای سیاسی را متساویاً اما به اشکال گوناگون تهدید می کند.

□ تضادی که محافل لیبرال بین دموکراسی و توتالیترسیم می بینند قابل تردید است، زیرا تحقیقات اخیر نشان می دهد که حکومت های توتالیتر جدید از همان ایدئولوژی ریشه گرفته اند که دموکراسی های معاصر از آن زاده شده اند.

□ توکویل: آزادی در زمانهای گوناگون و به صورت های متفاوت بر مردم ظاهر شده است. آزادی هیچگاه منحصرأ به یک وضع اجتماعی خاص مربوط نبوده و در جاهای دیگری غیر از رژیم های دموکراتیک نیز دیده شده است. پس، آزادی خصوصیت ممیزه دوره های رواج دموکراسی نیست.

□ جوانی سارتوری: در آغاز، آرمان آزادی خواهی یک اندیشه دموکراتیک نبوده است. آزادی از لسوازم دموکراسی است، اما میوه دموکراسی نیست و این دو مطلب بسیار با هم فرق دارد.

حقیقی نامید، در حالی که در دموکراسی های قدیم مردم مستقیماً در تنفیذ قدرت شرکت میکردند و در دموکراسی های جدید، در بهترین حالات، مردم به طرز بسیار غیر مستقیم در تمشیت امور نظارت می کنند.

در این که دموکراسی های قدیم و دموکراسی های جدید نظام هائی کاملاً متفاوت هستند شکی نیست، حتی تشبیه یکی از این دو به دیگری هم مغایر حقیقت است. دموکراسی های قدیم و دموکراسی های جدید فقط در اسم اشتراك دارند و گرنه تحولات تاریخی که منجر به ظهور آنها شده کاملاً متفاوت است.

اما ببینیم اختلاف در کجاست. اگر تصور کنیم که دموکراسی یونان، دموکراسی مستقیم است و در دموکراسی های امروز اخذ تصمیم به صورت

غیر مستقیم صورت می بندد و اختلاف این دو نوع دموکراسی در همین است، اشتباه کرده ایم. فرق این دو نوع دموکراسی ناشی از اختلاف عقیده درباره انسان و روابط اجتماعی و یک تصور خاص از عالم یعنی یک جهان بینی خاص است. دموکراسی یونان و رم به «عموم» توجه داشت و جماعت را در نظر می گرفت، دموکراسی جدید قبل از هر چیز ناظر به فرد است، منافع فرد را در نظر دارد، فردگراست، حال آنکه دموکراسی باستان مفهوم شهروندی را بر مبنای زادگاه شهروند تعریف می کرد و بعد از آن شهروندان را به مشارکت در امور دولت شهر و می داشت.

دموکراسی جدید، شهروندان را به صورت افراد خود بنیاد تلقی می کند و قبل از هر چیز آنان را از زاویه مساوات که مفهومی مجرد است می بیند. بنیاد دموکراسی باستان بر همزیستی اندام وار است و همبودگی اندام وار یعنی «بنی آدم اعضای یکدیگرند».

اما دموکراسی جدید که وارث دین مسیح و فلسفه روشن گرانه قرن هجدهم است، صرفاً به فرد توجه دارد. به این ترتیب است که در محدوده این دو نوع دموکراسی، کلمات «دولت شهر» و «مردم» و «ملت» و «آزادی» معانی کاملاً متفاوتی پیدا می کند.

در همین زمینه، با گفتن این که دموکراسی یونان به این علت دموکراسی مستقیم بود که تعداد محدودی از شهروندان در آن شرکت میکردند، حق مطلب ادا نشده است.

چنین نیست که دموکراسی مستقیم فقط به تعداد معینی از مردم منحصر و محدود باشد. دموکراسی یونان خصوصاً با این امر ارتباط داشت که یونانیها مردم نسبتاً همگن و متجانسی بودند و از این همگونی که بنیاد دموکراسی آنها بود آگاهی داشتند. گردش درست چرخ دموکراسی یونان و دموکراسی ایسلاند در درجه اول ناشی از این بوده است که مردم این نواحی فرهنگ هماهنگ و به هم پیوسته و یکدستی داشته اند و خیلی روشن حس میکردند که همه به هم تعلق دارند.

اعضای یک جماعت هر چه به هم نزدیک تر باشند بیشتر در احساسات یکدیگر شریک میشوند، بیشتر به یک «نظام ارزشی واحد» ایمان می آورند، بیشتر به طرز مشابهی جهان را نظاره می کنند و تلقی شان از روابط اجتماعی بیشتر یکسان میشود و از این رو برای آنان آسان تر میشود که تصمیمات خود را در جهت تامین خیر عمومی بگیرند بدون این که احتیاج به گذشتن از معبریک میانجی مثل وکیل و نماینده و نهاد و غیر آن داشته باشند.

برعکس یونان، در جوامع روزگار ما، میانجی ها متعدّدند زیرا دیگر در این جوامع «حس» تعلق به جمع و معاضدت وجود ندارد. آرزوهای مردم در این جوامع مشتق از نظام های ارزشی متناقض است که دیگر نمی توان بر مبنای آنها تصمیم واحدی اتخاذ کرد. از زمانی که «بنزامن کنستان» کتابی درباره آزادی^{۶۵} نوشت، به وضوح میتوان ملاحظه کرد که خود مفهوم آزادی تا چه حد

بازی سیاسی خلاصه می‌شود در کشمکش افراد برای تأمین منافع شخصی. و این امر خود سبب افزایش عوام فریبی می‌گردد که نتیجه‌اش فراموش شدن منافع عمومی است. در چنین صورتی، فرماستروایان و صاحب اختیاران و کارگزاران چون میل دارند انتخاب شوند قادر نخواهند بود طرحهای درازمدت ارائه دهند یا تصمیماتی بگیرند که در عین ضرورت، مخالف میل مردم است. علاوه بر این مسئولین منتخب مردم انواع و اقسام مطالبات صنفی را تشویق می‌کنند درحالیکه این گونه مطالبات با منافع عمومی تضاد دارد. کارگزاران منتخب مردم به زبان اکثریت توده صحبت می‌کنند و برای راضی نگاه داشتن سواد اعظم^{۸۲} پست‌ترین غرایز آنها را می‌ستایند. دموکراسی الزاما به هرج و مرج و لذت‌جویی توده‌ها و یک مشت مردم مساوات‌جویی مادی منجر می‌شود. مفهوم نفع عام به یک مفهوم مبتذل تبدیل می‌گردد و معلوم می‌شود که «قلمرو آزادی» چیزی جز قلمرو ماده و مقدار و کمیت نیست. «شارل مور» می‌گوید: دموکراسی «آن چه را که مردم در ادوار پیش آفریده‌اند می‌بلعد». دیکتاتوری همه مردم و اختناق افکار جایگزین حکومت یک فرد می‌گردد و ارتقاء رتبه آدمهای کم استعداد همه ملت را به حضيض میان‌مایگی می‌کشاند. «کریستیان پرو»^{۸۳} می‌نویسد: «دموکراسی همه آدمها را با هم برابر می‌کند و سطح فکر آنها را پائین می‌آورد زیرا برابری و تنزل فهم و شعور عمومی در ذات دموکراسی نهفته است. خلاصه اینکه اشخاص حقیر مجری قانون می‌شوند».

مردم اغلب این گونه اعتقادات را درست می‌دانند^{۸۴} ولی به هر صورت دموکراسی را با سایر رژیم‌ها نیز مقایسه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که بسیاری از انتقادات وارد به دموکراسی به سایر رژیم‌ها نیز وارد است. زیرا این گونه انتقادات مالا به خصوصیات ثابت طبیعت انسان مربوط می‌شود. به هر صورت، عقیده رایج این است که دموکراسی لااقل این امتیاز را دارد که استبداد را به خود راه نمی‌دهد، و به این اعتبار، رژیم‌های دموکراتیک بمشابه رژیم‌هایی تعریف می‌شوند که در آن‌ها قدرت محدود است و رژیم‌های غیر دموکراتیک آنهایی هستند که در آنها قدرت حد و حصر ندارد. به این ترتیب، خروج از دموکراسی مترادف با سقوط در استبداد فردی است. چرچیل حرف مشهوری دارد: فقط وقتی می‌توان گفت دموکراسی بدترین رژیم‌هاست که هیچ رژیم دیگری جز دموکراسی وجود نداشته باشد. «ژان ماری لوپن» رهبر جبهه ملی فرانسه (که یک حزب دست راستی افراطی است) از این حرف چرچیل اتخاذ سند کرده و گفته است: من «دموکرات چرچیل مآب» هستم. امتیازی که فرمول چرچیل دارد این است که خیال آدم را راحت می‌کند تا درباره شکل‌های ممکن الحصول دموکراسی فکر نکند. (می‌گوئیم شکل‌های ممکن، چون درباره رژیم‌های سیاسی که هنوز چشم بشر به آن نخورده

مفهوم دموکراسی را فی حد ذاته اثبات کنند سرباز زده‌اند و معمولاً به مقایسه متوسل شده‌اند و گفته‌اند که دموکراسی معایبی دارد ولی معایب آن کمتر (و یا کم‌ضررت) از سایر رژیم‌هاست. با این وصف حتی این طرز برخورد با قضیه هم مسئله اعتبار اصول و ضوابط مورد قبول متفکر را پیش می‌کشد. از این روش ساده‌ترین راه این است که فکر کنیم «بهترین رژیم» اصلاً وجود خارجی ندارد و مزایا و معایب هر رژیمی را به اعتبار اصول اعتقادی خودمان باید ارزیابی کنیم.^{۶۷}

از دموکراسی، دو دسته ایراد گرفته‌اند. انتقادات دسته اول راجع به اصل و اساس دموکراسی است. خرده‌گیران از این دست، ضد دموکراسی هستند. دسته دیگر برخلاف گروه اول می‌گویند که به ندرت می‌توان رژیم دموکراتیکی پیدا کرد که منطبق با «ابدال» و «تثوری» «دموکراسی» باشد. این‌ها پیشنهادهایی می‌کنند که متضمن راه‌حل‌های احتمالی نیز هست. مطالعه تاریخ نشان می‌دهد که محققان متوالیاً و به تناوب، برخی موضع اول و بعضی رویه دوم را اختیار کرده‌اند. ما در این بخش خصوصاً به تامل درباره استدلال‌ات مربوط به دسته اول می‌پردازیم.

در گذشته، هم متفکران چپ اندیش و هم نویسندگان راست‌نگر از اصل دموکراسی انتقاد کرده‌اند. مثلاً برخلاف تصور مشهور سندیکالیست‌های انقلابی فرانسه (در فاصله زمانی ۱۹۱۴-۱۸۹۶) مثل «ژرژ سورل»^{۶۸}، «ادواربرت»^{۶۹}، «پاتو»^{۷۰}، «پوژه»^{۷۱}، «پلوتیه»^{۷۲} و حتی «پروودن»^{۷۳} و «بلانکی»^{۷۴} از لحاظ خرده‌گیری از دموکراسی، از مردانی مثل «بنالد»^{۷۵} و «ژوزف دومستر»^{۷۶} و «مورا»^{۷۷} و «کارلایل»^{۷۸} و «اسپنسر»^{۷۹} دست کمی نداشته‌اند.

«فلوپر» می‌گوید که مراجعه به آرای عمومی «مایهٔ سرافکنندگی هوشمندان» است و «منتلامیر»^{۸۰} مراجعه به آرای مردم را ماده‌ای زهرآگین تلقی می‌کند. «بالزاک» می‌گوید دموکراسی «یک اصل کاملاً غلط» است و «اگوست کنت» می‌نویسد «حاکمیت مردم یک دروغ ننگ‌آور» است. «ارنست رنان» می‌گوید: «انتخابات سبب می‌شود که تعدادی انسان با افکار متوسط دور هم جمع شوند و این مجموعه افکار، پائین‌تر از حد ذهن متوسط‌ترین پادشاهان است». از این گونه قولها زیاد می‌توان نقل کرد. نظرات نویسندگانی که نامشان ذکر شد بیروان و مدافعان بسیار پیدا کرده است.^{۸۱}

اغلب این منتقدین، انسانهای سرشناسی هستند. به نظر آنان دموکراسی قلمرو تفرقه و تشتت و بی‌ثباتی و نیز عرصه دیکتاتوری اکثریت و باعث میان‌مایگی و کم‌استعدادی است. رژیم‌های مبتنی بر حزب بازی، وحدت ملی را ضایع می‌کند و یکنوع حالت جنگ داخلی به وجود می‌آورد که گاه این جارا به آتش می‌کشد و گاه آن جارا. انتخابات و پارلمان بازی باعث می‌شود که افراد کم‌هوش میان‌مایه به قدرت برسند چون تعداد کسانی که در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کنند زیاد است،

تحت تاثیر مکتب‌های فکری فردگرای مساوات‌طلب دگرگونه شده است. بازگشت به دموکراسی یونانی فقط این خاصیت را ندارد که مردم را به هم نزدیک می‌کند، بازگشت به دموکراسی یونانی و برقراری آن در جهان امروز بازگشت به نوعی تلقی از مردم و جامعه است که دو هزار سال مساوات‌طلبی و عقل‌گرایی و ستودن آدمهای بی‌ریشه آن را تیره و تار کرده است.

بخش دوم دفاع از دموکراسی

بهترین رژیم سیاسی کدام است؟ چنین سوالی بی‌معنی است. هیچ رژیم سیاسی وجود ندارد که فی حد ذاته، یعنی قطع نظر از زمان و مکان و مقتضیات خاص، برتر از سایر رژیم‌ها باشد. برای مسائل انسانی یک راه‌حل منحصر به فرد وجود ندارد. شکل همه جوامع و ملل ثابت و لایتغیر نیست. اگر گفته شود بهترین حکومت آنست که زیادت‌تر منافع مردم را تأمین کند، این هم جواب نمی‌شود، زیرا مسئله تازه‌ای را مطرح می‌کند. مسئله تازه این است که در تعریف «منافع عمومی» اتفاق رای وجود ندارد. هر کس منافع عمومی را به گونه‌ای تعریف می‌کند. (رفاه - خوشبختی - قدرت - عاقبت به خیری...) و این تعاریف متناقض هستند. البته می‌توان جواب داد بهترین رژیم آن است که به «ارزشها»ی مورد احترام یک ملت بهتر شکل ببخشد. اما این پاسخ هم تا اندازه زیادی مبهم است. برحسب ادوار و عهد، مقتضیات می‌تواند دگرگونه شود. انتظارات در زمان صلح با انتظارات در زمان جنگ فرق دارد و همه میدانند که «حکومت قانونی» یک کشور هنگامی که «حالت اضطراری» پیش می‌آید اگر بخواهد به همان صورت حکومت قانونی معمولی باقی بماند چقدر دست و پایش بسته می‌شود.

اگر مورد دموکراسی را در نظر بگیریم بلافاصله این سوال پیش می‌آید که آیا این رژیم در تمام دنیا قابل استفاده است؟ دلایلی برای شك کردن در دست است. از یک طرف ریشه‌های دموکراسی به معنای غربی آن در تاریخ تشکیلات و نهادهای سیاسی اروپا قرار دارد و از سوی دیگر دموکراسی لیبرال با اخلاق دینی یهودی و مسیحی و نیز با فلسفه روشنائی قرن هجدهم اروپا عمیقاً مربوط است. در این صورت، پیاده کردن چنین نظامی در کشورهای جهان سوم چگونه قابل توجیه است؟ حقیقت این است که دموکراسی یک پدیده اجتماعی و فرهنگی غربی است که در واقع نفس انتشار آن در اقطار عالم مجوزی شده است برای مقبولیت عام آن.^{۶۶}

به همین جهت است که اصولاً «کیفیت» یک نظام سیاسی را به خودی خود نمی‌توان اثبات کرد. دست بالا را که بگیریم می‌توانیم سعی کنیم نشان دهیم که در فلان شرایط خاص و برای رسیدن به فلان هدف خاص، فلان رژیم را به فلان رژیم دیگر می‌توان ترجیح داد. تمام متفکرانی که گفته‌اند دموکراسی بهترین رژیم است، از این که حقیقت

است نمی‌توان فکر کرد) خلاصه این که اگر چه ممکن است دموکراسی یک نظام منفور باشد، اما نظامهای سیاسی دیگر بیش از دموکراسی کراهت دارند. نتیجه این می‌شود که دموکراسی دیگر «بهترین رژیم» به شمار نمی‌آید، بلکه بعنوان «رژیم کم عیب و نقص‌تر» از آن یاد می‌شود.

این دوراهی «دموکراسی یا دیکتاتوری» ممکن است اسباب حیرت شود. اما باید اذعان کرد که این حیرت اساسی ندارد و تحصیل آزادی همیشه الزاماً با گسترش دموکراسی توأم نبوده است. البته اکثریت قریب به اتفاق رژیم‌هایی که در تاریخ اروپا سراغ داریم منافی آزادی نبوده‌اند. بطوریکه «توکویل» نوشته است: «آزادی در زمانهای گوناگون و به صورتهای متفاوت پر مردم ظاهر شده است. آزادی هیچوقت منحصرأ به یک وضع اجتماعی خاص مربوط نبوده و در جاهای دیگری غیر از رژیم‌های دموکراتیک نیز دیده شده است. پس، آزادی خصوصیت متمیزه دوره‌های رواج دموکراسی نیست.»^{۸۵}

این عقیده «توکویل» را «جووانی سارتوری» تأیید می‌کند و می‌گوید: «در آغاز، آرمان آزادی خواهی یک اندیشه دموکراتیک نبوده. آزادی از لوازم دموکراسی است، اما میوه دموکراسی نیست و این دو مطلب خیلی با هم فرق دارد.»^{۸۶} از سوی دیگر تجربه نشان می‌دهد که رژیم‌های دموکراتیک هم می‌توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند. «الن» می‌گفت:

«دموکراسی که آنقدر به نظر (در تنوری) زیبا می‌آید در عمل می‌تواند به چیزی هراس‌انگیز بدل شود» و این نکته مصداقی از این تعبیر فرنگی است که «زمین دوزخ را با نیات باک‌فرش کرده‌اند». همه می‌دانند که «دموکراسی‌های توده‌ای» شرق به چه حال و روزی افتاده‌اند و همه به یاد می‌آورند که در انقلاب کبیر فرانسه بعد از این که اعلامیه حقوق بشر منتشر شد چگونه «دوره وحشت» پیش آمد و کشتار مردم ایالت «وانده» به وقوع پیوست (در ۱۷۹۳ روستائیان غرب فرانسه که سلطنت طلب بودند علیه انقلابیون شوریدند و تلفات بسیار دادند). اما این عقیده که مراجعه به آرای عمومی آدمهای افراطی را خلع سلاح می‌کند به این علت که در هر جامعه‌ای میانه‌روها اکثریت را تشکیل می‌دهند درست نیست و وسعت دامنه انتشار یک فکر را در میان مردم به هیچوجه نباید دست کم گرفت. پس از این لحاظ هم جای امید چندانی نیست.

تضادی که محافل لیبرال بین دموکراسی و حکومت توتالیتر مشاهده می‌کنند به نظر مشکوک می‌آید. تحقیقات اخیر^{۸۷} با این که از زاویه‌های گوناگون انجام شده است نشان می‌دهد که رگ و ریشه حکومت‌های توتالیتر جدید در همان ایدئولوژی قرار دارد که دموکراسی‌های معاصر از آن بیرون آمده‌اند. این ایدئولوژیها فلسفه مساوات‌طلبی و عقل‌گرایی خاص فلسفه روشن‌فکرانه قرن هیجدهم است.^{۸۸} «تالمون» می‌نویسد: «در قرن

هیجدهم در همان زمان که مقدمات دموکراسی از نوع لیبرال فراهم می‌شد، مقدمات جریان فکری دیگری هم بوجود می‌آمد که می‌توان آن را توتالیتر نامید. این دو شکل دموکراسی زمانی از بدنه مشترک خود جدا شدند که میانی مشترکشان به محک انقلاب کبیر فرانسه آزموده شد.^{۸۹} و سرانجام این نکته را هم نباید فراموش کرد که حکومت‌های توتالیتر صورتهای گوناگون به خود می‌گیرند و هم شکلی و همسانی و شباهتی که به تدریج در ممالک دموکراتیک لیبرال همه چیز را همطراز می‌کند خود یک نوع استبداد است که «توکویل» از آن وحشت داشت و خصوصیات و جنبه‌های توتالیتر آن دست کمی از سرکوبی مردم و اردوگاه‌های کار اجباری در رژیم‌های توتالیتر ندارد.

پس باید متوجه این حقیقت بود که هیچ راه و رسم دموکراتیکی وجود ندارد که حکومت را در مقابل خود کامگی و استبداد صاحب اختیاران بطور قطع تضمین کند. همانطور که ارسطو می‌گفت، یک دولت مردم‌پنا می‌تواند به یک دولت ستمگر تبدیل شود. دیکتاتوری، خاص حکومت‌های سلطنتی و یا حکومت چند نفر آدم (به فرنگی الیگارش^{۹۰}) نیست. دیکتاتوری نوعی بیماری یا فساد است که ظهور آن همیشه ممکن است و کلیه نظامهای سیاسی را متساویاً ولی به اشکال متنوع تهدید می‌کند.

(دنباله دارد)

□ پانویس:

- 1) George Orwell- Selected Essays. Baltimore. 1957. p. 149.
- 2) Guizot: De la demcratie en France. p. 9
- 3) زرز بوردو Georges Burdeau می‌گوید: «اگر به ظواهر قضیه حصر توجه بکنیم می‌بینیم نهادهای سیاسی شوروی از لحاظ تشکیلات و سازمان یافتگی فدرالی بسیار شبیه هستند به نهادهای آمریکا و از لحاظ نظام دولتی بسیار شبیه هستند به نهادهای انگلستان».
- رجوع کنید به کتاب: La democratie. Seuil. 1966. P.141.
- 4) T.S. ELIOT
- 5) B. de Jouvenel - Du Pouvoir. Cheval Aile. p. 411. Geneve. 1945
- 6) G. Sartori - Theorie de la democratie. A. Colin. 1973. p.3
- 7) Julien Freund

جامعه شناس و متفکر سیاسی معاصر فرانسه

- 8) Julien Freund - Les democrates Ombrageux. in. Contrepoint. dec. 1976. p. 111
- 9) Baechler - in. Pouvoirs. mai 1983. p. 145. Le Pouvoir des idees en democratie.
- 10) Pepin le Bref
- 11) Hugues Capet

۱۲) امپراتوری مقدس رم ژرمانیک نام رسمی امپراتوری است که اتون کبیر Otton اول در ۹۶۲ مسیحی تاسیس کرد. این امپراتوری به علت چشم‌پوشی فرانسوای دوم از تاج و تخت در ۱۸۰۶ منحل شد.

۱۳) Grand Electeur در المان به شاهزادگانی اطلاق می‌شد که در انتخاب امپراتور حق رای داشتند.

- 14) Althing
- 15) Thingsvellir
- 16) Adam de Breime

۱۷) لفظ تینگ به معنای پارلمان از یک کلمه ژرمنی مشتق می‌شود که مفهوم قدیمی آن «جمع‌آورنده» بوده است. همین کلمه است که در انگلیسی تینگ و در آلمانی دینگ شده است. ظاهراً این لغت در ابتدا به معنی مجلسی بوده که در آن از امور عمومی صحبت می‌شده و بعداً از کلیه امور بحث شده و سپس از مسائل تخصصی سخن رفته است.

- 18) Frederic Durand - Les Fondements de l'Etat Libre d'Islande. Trois Siecles de democratie medievale. in Nouvelle ecole. 25-26 hiver 1974-1975. p. 68-73
- 19) Maurice Gravier - Les Scandinaves. Lidis-Brepols. 1984-p. 613
- 20) Zusammenleben.

۲۱) Marsile de padoue متکلم ایتالیایی است. بین سالهای ۱۲۷۵ و ۱۲۸۰ در شهر بادو به دنیا آمد و در ۱۳۴۳ در مونیخ درگذشت. در معارضه‌ای که میان پاپ (زان بیست و دوم) و لونی چهارم در ولایت باویر آلمان اتفاق افتاد حکیم الهی جانب امپراتور را گرفت و رساله‌ای به اسم «مدافع صلح» پرداخت. او را تکفیر کردند و در گننامی مرد.

- 22) P. M. Martin- L'idee de royaute a Rome. De La Rome royale au Consensus republicain. Adosa. Clermont-Ferrand. 1983

۲۳) این مفهوم را به زبان محلی بورن وریج هاید Boerenvrijheid می‌گفتند.

۲۴) دموکراسی به معنای اخیر و دموکراسی متداول بین کسانی که اصطلاحاً «دهقانان آزاد» نامیده می‌شدند از همان بدو ظهور متضمن مطالبات اجتماعی هم هست. می‌گوئیم مطالبات اجتماعی، چون در دموکراسی‌های یونان و روم باستان از مبارزه طبقاتی نمی‌توان صحبت کرد. در قرون وسطی هدف این نوع مطالبات دادخواهی کسانی است که از مصادر قدرت طرد شده‌اند و مشارکتی در راه بردن امور روستا و ایالت و ولایت خود ندارند. با این وصف گاهی پیش می‌آید که از دموکراسی در جهت خلاف منافع مردم استفاده میشود. مثلاً در قرون وسطی در فلورانس مبارزه اجتماعی میان «مردم ثروتمند» و مردم «تنگدست» بسیار تند و تیز بوده است. فرانچسکوئینی در این باره می‌نویسد: «علت این امر که طبقه کارگر فلورانس از دفاع از آزادی دست کشید و با خانواده سلطنتی مدیسی از در آشتی درآمد این بود که کارگران اصولاً مفهوم دموکراسی را نمی‌دانستند. زیرا دموکراسی به شکلی که امروز مصطلح شده یک مفهوم متعلق به طبقه شهرنشین (بورژوازی) متمول است.» (La democratie» Felix Alcan. 1933. Vol. I. p. 57

۲۵) Francois Perroux اغلب کسانی که درباب دموکراسی‌های یونان و روم تحقیق کرده‌اند همین عقیده را دارند. مثلاً ویکتور اهرنبرگ می‌گوید: دموکراسی یونان «یک نوع حکومت اشرافی است منتهمی با درهای گشوده». یعنی حکومت انحصاری معدودی اشراف نیست.

۲۶) Solon سیاستمدار یونان باستان (۵۵۸-۶۴۰ قبل از مسیح)

۲۷) Oligarchie حکومتی است که در آن، قدرت در دست یک طبقه محدود، یا معدودی خانواده و یا معدودی آدم است. Etats generaux

۲۹) درباره این نوع جدالها مراجعه کنید به کتاب: Luciano Guerci- Liberta degli autichi e

دموکراسی قابل تکامل است حرف مبتدلی زده ایم. (زیرا تقریباً همه نظامهای سیاسی قابلیت تکامل دارند). اگر فرض این است که دموکراسی بنا به فطرت خود می‌تواند جای خود را به رژیم دیگری بدهد در این صورت علت ترجیح دموکراسی بر رژیم جانشین مجهول می‌ماند. همین طور، این دلیل که دموکراسی ارجح است چون زیاده‌تر به مردم آزادی می‌دهد لازم‌اش این است که معنای این کلمه یعنی آزادی قبلاً روشن شده باشد. و نیز علت برتری آزادی بر سایر ارزشها اعلام گردد. این دلیل که نظام دموکراتیک ارجح است چون اراده بیشتر مردم بر استقرار آن حکم می‌کند، علاوه بر این که احتیاج به اثبات دارد لازم‌اش این است که جواب داده شود چرا باید رضایت خاطر اکثریت را تأمین کرد؟

(۱۹۲۲-۱۸۴۷) جامعه‌شناس فرانسوی. مشهورترین اثر او «تامل درباره خوشونت» است.

- 68) Georges Sorel
- 69) Edouard Berth
- 70) pataud
- 71) Pouget
- 72) Pelloutier
- 73) Proudhon
- 74) Blanqui
- 75) Bonald
- 76) Joseph de Maistre
- 77) Charles Maurras
- 78) Carlyle
- 79) Spencer
- 80) Montalbert

(۸۱) ما فقط چند مورد متاخر را ذکر می‌کنیم:

- 1- Jean Haupt- Le proces de la democratie. (Decouverte. Lisbonne. 1971)
- 2- Amedee d'andigne- «l'equivoque democratique». 1971
- 3- Michel Fromentaux- L'illusion democratique. NEL 1975
- 4- Jean Madiran- Les deux democraties. NEL 1977

کلید این منتقدین کاتولیک و قائل به رعایت سنت هستند و در صفات سطحی بودن و خوش باوری اشتراک دارند.

(۸۲) «سواد اعظم» از مصطلحات معارف اسلامی است و در کتب فقهی و سیاسی و اخلاقی قدیم به معنای توده مردم آمده است.

- 83) Christian Perroux- L'aurore, avenir du Passe. Table Ronde. 1984.

(۸۴) حتی اگر قبول کنیم که این انتقادات بیشتر معطوف به ادعاهای گزافه‌خواهانه دموکراسی است تا واقعیت دموکراسی. جیوانی سارتوری می‌نویسد: «اگر زیاده‌رویهای دموکراتهای کمال طلب را کنار بگذاریم، دیگر از اتهامات وارد به دموکراسی چیزی باقی نمی‌ماند». کتاب سارتوری کتاب یک لیبرال است و با این وصف یکی از بهترین و کامل‌ترین رساله‌هایی است که درباب این موضوع از بیست سال پیش به این طرف به تحریر درآمده است.

- Giovanni Sartori - Theorie de la democratie - p. 43

- 85) Tocqueville - De la Democratie en Amerique. Vol. 3. Calmann-Levy. 1888. p. 161.

(۸۶) کتاب یاد شده. صفحه ۲۳۱

- 87) T.L. Talmon, Claude Polin.

۸۸- رجوع کنید به مقاله ما:

Un totalitarisme peut en cacher un autre.

in «Elements». 46. ete 1983. 21-27

- 89) T.L. Talmon- Les origines de la democratie totalitaire. Calmann-levy 1966.

- 90) Oligarchie

atheniennes sur la Citoyennete et la division des sexes») Maspero. 1981

فکر شهروندی ناشی از برش قوه خیال نزد بومیان آن است. اسطوره Erichtee (قهرمان آن) منشأ دموکراسی مردانه یونان است و در عین حال ریشه‌ای ستبر در فکر شهروندی دارد که خاص آن است.

- 50) Eleutherus

51) Emi le Benveniste - Le Vocabulaire des institutions indo-europeennes. Vol. I Minuit. 1969. p. 321.

- 52) Frei

- 53) Freund.

- 54) Leudh.

- 55) Liber.

- 56) Ljudu.

- 57) Leute.

(۵۸) آزاد در فارسی به معنای شریف. از ایرانی باستان AZATA. مرکب از سه جزء: زادن = ZAN علامت اسم مفعول ta = و پیشوند A که ویژگی ولادت (نیکوتباری) را ابلاغ میکند.

کلمه آزادی در قرن سوم و چهارم هجری به معنی شکر و سپاس به کار می‌رفته است. مترجم.

(۵۹) «دولت شهر» دپ یونان باستان یک واحد ارضی و سیاسی است و معمولاً شهر و حومه آن را شامل می‌شود.

یونانی دولت شهر «پولیس» است و لاتینی آن «سیمه».

(۶۰) درباره آثار ارسطو و روابط آن با قانون اساسی آن نگاه کنید به کتاب:

James Day & Mortimer Chambers; Aristotle's History of Athenian Democracy. University of California Press. Berkeley. Los Angeles. 1982.

- 61) Mojes. J. Finley- Democratie antique et democratie moderne. p. 80

(۶۲) کتاب سابق الذکر. صفحه ۱۴۱

- 63) Paul Veyne- Les grecs ont-ils connu la democratie? in Diogene. oct-dec. 1983-9

پل و ن می‌افزاید: لیبرالیسم بورژوا مسافرنهای دریائی ترتیب می‌دهد که در کشتی هر سیاحی هر جور که توانست گلیم خود را شخصاً از آب در می‌آورد. مامورین کشتی فقط خورد و خوراک و خدمات را تأمین می‌کنند. دولت شهر در یونان در حکم یک کشتی بود که مسافران و خدمه کشتی یکی بودند و فرقی با هم نداشتند.

(۶۴) پل و ن Paul Veyne به عنوان محقق لیبرال به دموکراسی‌های باستان می‌نگرد.

- رجوع کنید به مقاله یاد شده:

«Les Grecs ont-ils connu la democratie?»

و نیز رجوع کنید به نوشته

Giovanni Sartori: Theorie de la democratie

- 65) Benjamin Constant- De la liberte des Anciens Compare a celle des modernes.

- 66) Peter. L. Berger. («La democratie dans le monde». in Dialogue. 2. 1984- 2-6).

این محقق برای فرار از مضمونه مذکور می‌گوید: جهانگیری دموکراسی ناشی از این است که در نظام دموکراتیک، بهتر از سایر نظام‌های سیاسی، ویژگیهای ملل حفظ می‌شود. از طرف دیگر «برزه» می‌گوید که دموکراسی لیبرال بنیادش بر تصوری از جامعه قرار دارد که در آن، فرد به عنوان یک «موجود خودمختار» مطرح می‌شود. این محقق ظاهراً خبر ندارد که در بسیاری از نظام‌های فرهنگی جهان سوم، مسئله فرد اصلاً به این صورت مطرح نمی‌شود

(۶۷) جیوانی سارتوری در کتاب مذکور در صفحات قبل می‌گوید: بهترین دلیل له دموکراسی این است که این نوع رژیم آماده پذیرفتن اصلاح و تغییر است. با این وجود، صرف برخورداری از امکان تغییر، الزاماً بر عدم برخورداری از امکان تغییر مریح نیست. علاوه بر این معنای کلمه تغییر دپهلوست. اگر مقصودمان این باشد که

Liberta dei moderni Sparta. Atene e i «Philosophes» nella Francia del Settecento. Guido - Napoli. 1979.

(۳۰) Camille Desmoulins - روزنامه نگار و از مردان سیاسی انقلاب فرانسه بود (۱۷۹۴-۱۷۶۰)، او را با طرفداران دانتون تیرباران کردند.

- 31) Brissot

(۳۲) این نکته شایان توجه بسیار است که در روزگار معاصر آدمهای دموکرات بیشتر به آن توجه دارند و خوی جنگی اسپارتیها را بد می‌دانند. این تغییر مسیر توجه، شایسته یک تجزیه و تحلیل عمیق است.

- 33) Mozes. J. Finley- مثلا نگاه کنید به کتاب: Democratie antique et democratie Moderne. Payot. 1976

این کتاب در عین حال، هم محققانه است و هم نوعی هجویه که با مسائل روز ارتباط دارد. این تالیف مقدمه درازی به قلم پیرویدال ناکه دارد که علاوه بر اشتغال بر اشتباهات، عقایدی را به زولین فروند نسبت می‌دهد که درست عکس افکار اوست: نگاه کنید به مقاله یاد شده در صفحات قبل Reponse de Freund: Les democraties Ombreux. in «Contre Point».

- 34) Alcmeonide Clithene

(۳۵) در این خصوص توسیدید می‌گوید: «رفعت شخصیت، عمق نگاه جهان بین و بی غرضی مطلق پریکلس سبب شد که پریکلس در آن حاکم بلامعارض شود. اعتبار پریکلس از این بابت بود که برای رسیدن به هدف به هر وسیله‌ای متوسل نمی‌شد. شرافت اخلاقی را پیوسته در مد نظر داشت و از این رو احتیاجی نداشت که غرایز عوام را تحریک کند و تملق آنها را بگوید. خلاصه دموکراسی بطور صوری وجود داشت. در واقع دوره پریکلس دوره حکومت «اول شهروند» آن بود.

(۳۶) یکی از بهترین تحقیقات در این خصوص متعلق است به:

Jacqueline de Romilly: Probleme de la democratie grecque. Hermann. 1975

- 37) Isonomie

- 38) Isotimie

- 39) Isogorie

- 40) Ekklesia

- 41) Demos

(۴۲) «انجمن نمایندگی» (اکلزیبا) و «شورا» (Boule) دورکن مهم حکومت ملی به شمار می‌رفت. «انجمن نمایندگی» همه نمایندگان ملت را در برمی‌گرفت، اما شورا فقط بانصد عضو داشت و کار آن تهیه گزارشها و مقدمات مذاکرات انجمن نمایندگی بود. (ارسطو - سیاست - ترجمه دکتر حمید عنایت. تهران. ۱۳۴۹. ص ۱۳۹)

- 43) Ethnos

- 44) Polis سیاسی جامعه

(۴۵) به این اعتبار کلمه دموس در مقابل کلمه لائوس قرار دارد. این لفظ را به معنای مردم به کار می‌بردند. اما تکیه این کلمه بیشتر روی «مردم سپاهی و جنگجو بوده است». (۴۶) polites. برای این که فقط از فرانسه مثال بیاوریم می‌گوییم که در این کشور حق انتخاب کردن به کندی به دست آمد. به طوری که در ۱۷۹۱ فرانسویها هنوز قائل به شهروند «فعال» و شهروند «غیر فعال» بودند. بعداً حق رأی مشروط به پرداخت مالیات خاصی وضع شد. در ۱۸۴۸ همه حق رأی پیدا کردند اما تا ۱۹۴۵ رأی دادن منحصر به مردان بود.

- 47) Idiotes

(۴۸) در خصوص تحول این قضیه نگاه کنید به:

Jacqueline Bordes- Politia dans La Pensee greque Jusqua Aristote. Belles Lettres, 1982

(۴۹) مؤلفی که ذیلاً نام او می‌آید اندیشه شهروندی نزد آنتی‌ها را این طور تفسیر کرده است:

Nicole Loraux: («Les enfants d'Athens. Ideas